

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۳۹)

پنج‌شنبه ۱۴-۰۶-۱۴۳۴؛ ۰۵-۰۲-۱۳۹۲-۲۵-۰۴-۲۰۱۳

I. فص حکمت نفثی در کلمه شیثی

1. متن و ترجمه:

وَأَمَّا خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ، فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ هَذِهِ الرُّؤْيَا، فَبَرَى مَا مَثَّلَهُ بِهِ رَسُولُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، وَ بَرَى فِي الْحَائِطِ مَوْضِعَ لَبَنَتَيْنِ، وَ اللَّبَنُ مِنْ دَهَبٍ وَ فِضَّةٍ. فَبَرَى اللَّبَنَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَنْقُصُ الْحَائِطُ عَنْهُمَا وَ تَكْمُلُ بِهَمَا، لَبَنُهُ دَهَبٌ وَ لَبَنُهُ فِضَّةٌ. فَلَا بُدَّ أَنْ يَرَى نَفْسُهُ تَنْطَبِعُ فِي مَوْضِعِ تَبْنِكَ اللَّبَنَتَيْنِ، فَيَكُونُ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ تَبْنِكَ اللَّبَنَتَيْنِ. فَيَكْمُلُ الْحَائِطُ.

و اما خاتم اولیاء، نیز ناگزیر همین رؤیا را خواهد بود، و ببیند آنچه را رسول- صلی الله علیه و سلم- مثل زد به آن، ولی ببیند در دیوار جای دو خشت را [خالی]، و خشت از طلا و نقره است. ببیند دو خشتی را که دیوار کم دارد آنها را و کامل می‌شود با آن دو، خشتی از طلا است و خشتی از نقره. پس، ببیند خود را که قرار می‌گیرد در جای آن دو خشت. بنابراین، خاتم اولیاء آن دو خشت است، و کامل می‌شود دیوار.

وَ السَّبَبُ الْمَوْجِبُ لِكُونِهِ رَأَاهَا لَبَنَتَيْنِ أَنَّهُ تَابِعٌ لِشَرْعِ خَاتَمِ الرَّسُولِ فِي الظَّاهِرِ وَ هُوَ مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ الْفِضَّةِ، وَ هُوَ ظَاهِرٌ وَ مَا يَتَّبِعُهُ فِيهِ مِنَ الْأَحْكَامِ، كَمَا هُوَ آخِذٌ عَنِ اللَّهِ فِي السِّرِّ مَا هُوَ بِالصُّورَةِ الظَّاهِرَةِ مُتَّبِعٌ فِيهِ، لِأَنَّهُ يَرَى الْأَمْرَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَرَاهُ هَكَذَا وَ هُوَ مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ الدَّهَبِيَّةِ فِي الْبَاطِنِ، فَإِنَّهُ أَخَذَ مِنَ الْمَعْدِنِ الَّذِي يَأْخُذُ مِنْهُ الْمَلَكُ الَّذِي يُوجِبِي بِهِ إِلَى الرَّسُولِ.

سببی که موجب می‌شود آن را دو خشت ببیند آن است که او تابع شرع خاتم رسولان است در ظاهر، و او جای خشت نقره‌ای است، و آن ظاهر اوست و آنچه متابعت می‌کند او را در آن از احکام، چنانچه او گیرنده است از خدا در سر آنچه را او در صورت ظاهری متابعت است در آن، زیرا او می‌بیند امر را همان سان که هست، و باید که چنین ببیندش، پس و او جای خشت طلایی است در باطن، زیرا او می‌گیرد از همان معدنی که می‌گیرد از آن فرشته‌ای که آن را وحی می‌نماید به رسول. فَإِنَّ فَهْمَتَ مَا أَشْرَتْ بِهِ فَقَدْ حَصَلَ لَكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ بِكُلِّ شَيْءٍ. فَكُلُّ نَبِيٍّ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى آخِرِ نَبِيٍّ مَا مِنْهُمْ أَخَذَ يَأْخُذُ إِلَّا مِنْ مَشْكَاءِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَ إِنْ تَأَخَّرَ وَجُودُ طِينَتِهِ، فَإِنَّهُ بِحَقِيقَتِهِ مُوجُودٌ، وَ هُوَ قَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - "كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ". وَ غَيْرُهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانَ نَبِيًّا إِلَّا حِينَ بُعِثَ.

پس، اگر فهمیدی آنچه را اشاره کردیم بدان، حاصل شده باشد برایت علم نافع به هر چیزی. پس، هر نبی‌ایی از آدم تا آخرین، هیچ یک از ایشان نیست مگر آن که از مشکات خاتم انبیاء می‌گیر هرچند تأخر داشته باشد وجود طینت (گلی) او، زیرا به حقیقت خود موجود بوده است، و این همان قول او- صلی الله علیه و سلم- است که فرمود، "نبی بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود"، و غیر او از انبیاء نبی نبودند مگر هنگامی که مبعوث شده بودند.

وَ كَذَلِكَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ كَانَ وَلِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ، وَ غَيْرُهُ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ مَا كَانَ وَلِيًّا إِلَّا بَعْدَ تَحْصِيلِهِ شَرَائِطَ الْوَلَايَةِ مِنَ الْأَخْلَاقِ الْإِلَهِيَّةِ فِي الْإِنْصَافِ بِهَا مِنْ كَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى تُسَمَّى "بِالْوَلِيِّ الْحَمِيدِ". فَخَاتَمُ الرَّسُلِ مِنْ حَيْثُ وَلَايَتِهِ، نَسَبَتْهُ مَعَ الْخَاتَمِ لِلْوَلَايَةِ نَسَبُهُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرَّسُلِ مَعَهُ، فَإِنَّهُ الْوَلِيُّ الرَّسُولُ النَّبِيُّ.

و همین‌سان خاتم اولیاء ولی بوده است در حالی که آدم بین آب و گل بود، و غیر او از اولیاء ولی نبودند مگر بعد تحصیل شرائط ولایت، از اخلاق الهی در انصاف به آنها، چه الله- تعالی- "الولی الحمید" نامیده می‌شود. پس، خاتم رسولان از حیث ولایتش، نسبتش به خاتم ولایت نسبت انبیاء و رسل است به او، چه او ولی و رسول و نبی است.

وَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ الْوَلِيُّ الْوَارِثُ الْآخِذُ عَنِ الْأَصْلِ الْمُشَاهِدِ لِلْمَرَاتِبِ. وَ هُوَ حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مُقَدِّمُ الْجَمَاعَةِ وَ سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ فِي فَتْحِ بَابِ الشَّفَاعَةِ. فَعَيَّنَ حَالًا خَاصًّا مَا عَمَّمَ.

و خاتم اولیاء ولی وارث و گیرنده از اصل و مشاهد مراتب است. و او حسنه‌ای است از حسنات خاتم مرسل، محمد- صلی الله علیه و سلم-، پیش داشته شده جماعت و سید فرزندان آدم در گشودن باب شفاعت. پس، تعیین فرمود حالی خاص را که تعمیم نیافت.

وَ فِي هَذَا الْحَالِ الْخَاصِّ تَقَدَّمَ عَلَى الْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ، فَإِنَّ الرَّحْمَنَ مَا شَفَعَ عِنْدَ الْمُنتَقِمِ فِي أَهْلِ الْبَلَاءِ إِلَّا بَعْدَ شَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ. فَقَارَ مُحَمَّدٌ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِالْبَيَادَةِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْخَاصِّ. فَمَنْ فِيهِمُ الْمَرَاتِبِ وَ الْمَقَامَاتِ لَمْ يَعْمُرْ عَلَيْهِ قَبُولَ مِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ.

و در این حال خاص، تقدّم یافت برای اُسماء الهیّه، چه "الرّحمن" شفاعت نکرد نزد "المنتقم" درباره اهل بلاء مگر بعد شفاعت شفاعتگران. پس، محمّد- صلی الله علیه و آله و سلّم- دست یافت به سیادت در این مقام خاص، و هر کس که مراتب و مقامات را بفهمد، قبول مثل چنین سخنی برای او دشوار نباشد.

2. شرح پارسا: خواجه محمّد پارسا در شرح کلام شیخ چنین آورده است:

فَإِنْ فَهِمْتَ مَا أَشْرَفَ بِهِ فَقَدْ حَصَلَ لَكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ بِكُلِّ شَيْءٍ. فَكُلُّ نَبِيٍّ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى آخِرِ نَبِيٍّ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ يَأْخُذُ إِلَّا مِنْ مَشْكَاةٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَ إِنْ تَأَخَّرَ وَجُودُ طَبِئَتِهِ، فَإِنَّهُ بِحَقِيقَتِهِ مُوجُودٌ، وَ هُوَ قَوْلُهُ- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - "كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ". وَ غَيْرُهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانَ نَبِيًّا إِلَّا حِينَ بُعِثَ.

پس، اگر فهمیدی آنچه را اشاره کردیم بدان، حاصل شده باشد برایت علم نافع به هر چیزی. پس، هر نبی‌ایی از آدم تا آخرین، هیچ یک از ایشان نیست مگر آن که از از مشکات خاتم انبیاء می‌گیرد هر چند تأخّر داشته باشد وجود طینت (گلی) او، زیرا به حقیقت خود موجود بوده است، و این همان قول او- صلی الله علیه و سلّم- است که فرمود، "نبی بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود"، و غیر او از انبیاء نبی نبودند مگر هنگامی که مبعوث شده بودند.

شرح: یعنی خاتم ولایت تابع شریعت بود ظاهراً، اگر چه آن احکام را به باطن از حق فرا می‌گیرد، زیرا که خاتم ولایت مطلع است بدانچه در علم است از احکام الهی، و از احکام الهی یکی شریعت محمدیست. پس خاتم اولیا، به باطن آن احکام از آن معدن ستاند که جبریل می‌سند و به محمّد می‌آورد. و لکن به ظاهر از رسول ستاند و بدان که در شرع او ثابت است عمل کند، و ازین جهت او را این قوّت هست که در موضع لبنة ذهبيّه، در کار می‌نشیند.

پس، شیخ گفت اگر فهم کردی آن چه اشارت کردم، و بدانستی که خاتم اولیا بعینه خاتم رسل است، که ظاهر می‌گردد، نه بر سبیل تناسخ بلکه بر سبیل برزات کمل، از جهت لطافت اشباح ایشان که "اشباحهم ارواحهم"، تا خلق را از اسرار و حقایق الهی آگاه کند در آخر، چنانکه در اول، اعلام احکام الهی کرد. و از اینجا بود که چون جبریل- علیه السّلام- بر رسول نازل می‌شد پیش از ادای رسالت، رسول الله- صلی الله علیه و سلّم- سبق می‌گرفت، و از آن احکام می‌خواند. زیرا که به باطن مطلع بود بر علم الله، تا خطاب رسید که "و لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ" (۲۰:۱۱۴ طه) (و شتاب مکن بقرآن

پیش از آنکه گزارش داده شود بتو وحیش). یعنی، وقت اظهار ولایت نیست، حالی به نبوت بساز.

3. شرح جندی: در شرح فصوص الحکم موبدالدین جندی (۲۶۵-۲۵۷) چنین آمده است:

شیخ- رضي الله عنه- فرمود: وَ أَمَّا خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ، فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ هَذِهِ الرُّوْيَا، فَبَرَى مَا مَثَّلَهُ بِهِ رَسُولُ- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ -، وَ بَرَى فِي الْحَائِطِ مَوْضِعَ لَبَنَتَيْنِ، وَ اللَّبَنُ مِنْ دَهَبٍ وَ فِضَّةٍ. فَبَرَى اللَّبَنَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَنْقُصُ الْحَائِطُ عَنْهُمَا وَ تَكْمُلُ بِهِمَا، لَبَنَةُ دَهَبٍ وَ لَبَنَةُ فِضَّةٍ. فَلَا بُدَّ أَنْ يَرَى نَفْسُهُ تَنْطَبِعُ فِي مَوْضِعِ تَيْكِ اللَّبَنَتَيْنِ، فَيَكُونُ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ تَيْكُ اللَّبَنَتَيْنِ. فَيَكْمُلُ الْحَائِطُ.

و اما خاتم اولیاء را، نیز ناگزیر همین رویا خواهد بود، و ببیند آنچه را رسول- صلی الله علیه و سلّم- مثل زد به آن، ولی ببیند در دیوار جای دو خشت را [خالی]، و خشت از طلا و نقره است. ببیند دو خشتی را که دیوار کم دارد آنها را و کامل می‌شود با آن دو، خشتی از طلا است و خشتی از نقره. پس، ببیند خود را که قرار می‌گیرد در جای آن دو خشت. بنابراین، خاتم اولیاء آن دو خشت است، و کامل می‌شود دیوار.

این عبد- که خدا تأیید فرمایدش توسط خود- می‌گوید: بدان که طلا صورت کمال حقیقی است، که با آن صحیح می‌شود متبوعیت، و آن باطن نبوت است، و معنا آن، و اصل آن- که آشکار می‌گردد از آن - و منتهایش. و طلا باطن نقره است و حقیقت آن، که جاری شده است بر آن قبل کمال آن، و سردی تأثیر در آن گذاشته است، سفید شده است، و نقره قبول کننده‌ترین اجساد است برای طلایت، به سبب کمال طهارت و نوریتش جز این که به زودی باطل می‌گرداند صورتش را، و می‌سوزاند آن را محرق‌هایش، به طلا، چه آن جوهری است که حافظ صورت نوعی خود است با مرور زمان و انواع حوادث، و مسلط نمی‌شود بر آن آتش و خاک و کبریت‌ها چنانچه نفوذ می‌کند در نقره، که صورت مظهر نبوت است و صفت، زیرا فسادی که جاری می‌شود بر اجساد متعلق است به صور، نه حقائق، زیرا حقائق منعدم نمی‌شوند و دگرگون نمی‌گردند، و متعلق انعدام و تبدل صورت است، نه غیر، همین گونه ولایت منقطع نمی‌شود، چه الله همان "الولی الحمید" است، و او "خیر الوارثین" می‌باشد.

و چون خاتم انبیاء و رسل در تخلق به اخلاق الله و ظهور به اوصاف عبودیت و اقامه شرائع و دین و دعوت سوی الله و نصرت او متبوع همه است در همه، و او - صلی الله علیه و سلّم- مأمور نیست به کشف حقائق و اسرار ذاتی، بلکه مأمور است به ستر آنها در امور وضع شده شرعی و دیانات وضعی و سنن کلی اصلی و جزئی فرعی، و نبوت همان دعوت است به همه آن و ظهور با آن و اتصاف به جمیع آن، خدا متمثل فرمود برای او نبوت محیط به سائر نبوت جزوی فرعی و احکام و نوامیس شرعی را در صورت حائطی (دیواری) که صورت یک خشت نقره‌ای کم دارد، به عنوان اشارتی به آنچه کم دارد نبوت از تبعیت امت محمّد- صلی الله علیه و سلّم- و سد نمی‌شود آن خلل مگر با وجود او- صلی الله علیه و سلّم-، زیرا

او اُحدیّت جمع صورت متبوعیّت محیط در جمیع اخلاق الهی است، و او همان مبعوث- صلی الله علیه و سلم- است برای تکمیل و تتمیم آن، و می‌بیند خود را که عین آن خشت نقره‌ای است، که صورت اُحدیّت جمع جمیع صفات الهی‌ایی است که مبعوث شده است برای تکمیل آن، به عنوان اشارتی به متبوعیّتش در اخلاق الهی و اوصاف و نعوت هر چند تابع الله- تعالی- است در تخلّق به همه آن. پس، فهم کن آن را! و برای همین، ندید آن را مگر یک خشت، زیرا او متبوع است، نه تابع. و مقام اُحدی جمعی حاصل از جمع بین تبعیّت و متبوعیّت نتیجه می‌دهد علم به اُحدیّت جمع متبوعیّت الهی اصلی و تابعیّت مربوطیّت عبدانی را، و برای اُحدیّت جمع ذاتی صورت طلایی است از اجسام، و نقره که معنای صفات ذاتی قابل است از وجهی عین طلاییّت موصوف است، و آن با سریان سرّ اُحدی جمعی است در اجزایش. پس، چون این ولی که کامل است در تبعیّت رسول الله- صلی الله علیه و سلم- کامل است وراثت نیز در علم و حال و مقام، بخشیده شده است متبوعیّت هر که غیر اوست در علم به الله، و تابعیّت کبری از وراثت محدّیه، و ولایت خاصّ جمعی اُحدی، ناچار می‌بیند خود را که قرار می‌گیرد در جایگاه دو خشت طلا و نقره، که خدا متمثّل فرمود برای او در آن دو نبوّت و ولایت، و تبعیّت و متبوعیّت را. پس، او عین آن دو است، و صورت حائط (دیوار) کمال ویژه ولایت کم داشت آن دو را. پس، فهم کن!

او - رضي الله عنه- فرمود: وَ السَّبَبُ الْمَوْجِبُ لِكُونِهِ رَأَاهَا لِنَبْتَيْنِ أَنَّهُ تَابِعٌ لِشَرْعِ خَاتَمِ الرُّسُلِ فِي الظَّاهِرِ وَ هُوَ مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ الْفَضَّةِ، وَ هُوَ ظَاهِرَةٌ وَ مَا يَتَّبِعُهُ فِيهِ مِنَ الْأَحْكَامِ، كَمَا هُوَ آخِذٌ عَنِ اللَّهِ فِي الْبَاطِنِ مَا هُوَ بِالصُّورَةِ الظَّاهِرَةِ مُتَّبِعٌ فِيهِ، لِأَنَّهُ يَرَى الْأَمَرَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَرَاهُ هَكَذَا وَ هُوَ مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ الدَّهَبِيَّةِ فِي الْبَاطِنِ، فَإِنَّهُ آخِذٌ مِنَ الْمَعْدِنِ الَّذِي يَأْخُذُ مِنْهُ الْمَلَكُ الَّذِي يُوجِبِي بِهِ إِلَى الرَّسُولِ.

سببی که موجب می‌شود آن را دو خشت ببیند آن است که او تابع شرع خاتم رسولان است در ظاهر، و او جای خشت نقره‌ای است، و آن ظاهر اوست و آنچه متابعت می‌کند او را در آن از احکام، چنانچه او گیرنده است از خدا در سرّ آنچه را او در صورت ظاهری متابعت است در آن، زیرا او می‌بیند امر را همان سان که هست، و باید که چنین ببیندش، پس او جای خشت طلایی است در باطن، زیرا او می‌گیرد از همان معدنی که می‌گیرد از آن فرشته‌ای که آن را وحی می‌نماید به رسول. این عبد- که خدا تأیید فرمایدش توسط خود- می‌گوید: بدان که برای خاتم ولایت خاصّ ظاهری است که تبعیّت می‌کند ظاهر امر نازل شده با شریعت ظاهر را برای اقامه ظاهر نشاء انسانی بشری، و باطنی است که می‌گیرد حقیقت امر و معنی سرّ و روح آن را، و هم چنین باطن جمعیّت اُحدی کمالی را. پس، برای او - از حیث تبعیّت ظاهرش از ظاهر شرع ظاهری که مقتضی اقامه ظاهر نشاء دینی و طینی است- نسبت نقره است، به خاطر تبعیّتش از طلا در صفاء و صفات و طهارت و کمالش در ذات خود و در معاملات و مبايعات عرفی شرعی در جمیع حالاتش، چه نقره ناب طلای می‌شود در اکثر مراتب کمالاتش، ولی طلا اصلی است که با آن می‌شمارند نقره را، و ارزش دارد به چندین و چند برابر ارزش نقره، و برای همین سبب، تجسّد می‌یابد این نسبت ظاهری وضعی و وصفی بر صورت خشت نقره.

آن گاه آن خاتم مذکور- رضي الله عنه- از حیث گیرنده بودنش امر را- از روی حقیقت و معنی بدون واسطه- از معدنی که که می‌گیرد از آن فرشته وحی رساننده به رسول، حقیقت خشت طلایی را دارد، و آن علم به امر است چنانچه در خود و نزد خدا هست. پس، او عالم به آن است در سرّ، عامل به موجب آن در آشکار از جهت جامع بین تابعیّت و متبوعیّت، بودن. پس، فهم کن! چه اگر تو به فهمی این را، حاصل شده باشد برایت علم نافع، و سرّ جامع، و معنی محیط واسع.

شیخ- رضي الله عنه- فرمود، "إِنَّ فَهْمْتَ مَا أُشْرْتُ بِهِ فَقَدْ حَصَلَ لَكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ" (پس، اگر فهمیدی آنچه را اشاره کردیم بدان، حاصل شده باشد برایت علم نافع)، مرداش- رضي الله عنه- به خاطر امتدادش تا کمال تبعیّتی است که کمال تحقّق به حقیقت را نتیجه می‌دهد، چه حصول این علم نافع تنها با کمال تبعیّت از رسول الله- صلی الله علیه و سلم- است که نتیجه محبّت الله است، چنانچه او- تعالی- فرمود، "فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ" (۳:۳۱ آل عمران) (تبعیّت نمایید از من، دوست بدارد شما خدا). پس، کسی که اکمل است در تبعیّتش و تخلّق به اخلاقش- صلی الله علیه و سلم- او افضل است در تحقّق و اکمل است در تخلّق به حقائق اخلاق الهی. ...

او- رضي الله عنه- گفت: وَ خَاتَمُ الْأَوْلِيَاءِ الْوَلِيُّ الْوَارِثُ الْآخِذُ عَنِ الْأَصْلِ الْمُشَاهِدِ لِلْمَرَاتِبِ. وَ هُوَ حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِ مُحَمَّدٍ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مُقَدَّمُ الْجَمَاعَةِ وَ سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ فِي فَتْحِ بَابِ الشُّفَاعَةِ.

و خاتم اولیاء ولی وارث و گیرنده از اصل و مشاهد مراتب است. و او حسنه‌ای است از حسنات خاتم مرسل، محمد- صلی الله علیه و سلم- پیش داشته شده جماعت و سید فرزندان آدم در گشودن باب شفاعت.

... و بدان که رسول الله- صلی الله علیه و سلم- جامع بین نبوّت و رسالت و ولایت و خلافت است. پس، او نبی رسول خاتم است، و این چنین وارث اکمل او- خاتم اولیاء محمدیین- حسنه‌ای است از حسنات خاتم رسل، به خاطر آن که جمع شده است برای او وراثت او در ختمیت کمالی، و انتخاب شده است از بین ارواح اولیاء برای مظهریت کامل اُحدی جمعی او در باطن صورت الهی محمدی ختمی، و لیکن او- صلی الله علیه و سلم- مقدّم جماعت کملین است در فلك نبوّت و فلك ولایت، و او

سید فرزندان آدم است، به خاطر آن که حقیقت کمالی جمعی اُحدی در صورتِ الهی محمدی است که شفاعت می‌کند فردیت‌های حضرات آسمانی را هنگامی که غلبه کند اُحدیت جلالی با قهر خود بر حضرات و مظاهر اُسماء و تجلیات و اُمت‌های انبیاء و صاحبان رسالت‌ها. پس، چون شفاعت کند آنها را با فردیت خود، اضافه گردد فردی محمدی به فرد عبدانی مستهلك تحت قهر اُحدیت، [و] حاصل شود شفیعیت، و شفیع گرداند او را وتر، و از همان ارحم الراحمین است. پس، شفیع با وتر فردی باشد موجب ظهور فتحیت، و الرحمن بگشاید باب شفاعت را، و شفاعت کند هر اسمی در عالمش و هر پیامبری در اُمتش.

او- رضي الله عنه- گفت: فَعَيَّنَ حَالاً خَاصاً مَا عَمَّ. وَ فِي هَذَا الْحَالِ الْخَاصِّ تَقَدَّمَ عَلَى الْأَسْمَاءِ الْإِلَهِيَّةِ، فَإِنَّ الرَّحْمَنَ مَا شَفَعَ عِنْدَ الْمُنتَقِمِ فِي أَهْلِ الْبَلَاءِ إِلَّا بَعْدَ شَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ. فَفَارَزَ مُحَمَّدٌ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ- بِالسِّيَادَةِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْخَاصِّ. فَمَنْ فِيهِمُ الْمَرَاتِبُ وَ الْمَقَامَاتُ لَمْ يَغْسُرْ عَلَيْهِ قَبُولُ مِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ.

پس، تعیین فرمود حالی خاص را که تعمیم نیافت. و در این حال خاص، تقدّم یافت برای اُسماء الهیه، چه "الرّحمن" شفاعت نکرد نزد "المنتقم" درباره اهل بلاء مگر بعد شفاعت شفاعتگران. پس، محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- دست یافت به سیادت در این مقام خاص، و هر کس که مراتب و مقامات را بفهمد، قبول مثل چنین سخنی برای او دشوار نباشد. این عبد- که خدا تابیدش فرماید با خود- می‌گوید: چون شفاعت در نجات اهل بلاء و جهد، اولاً برای مرتبه اُحدیت جمعی کمالی است با فتح باب رحمت در ایجاد، و شفاعت کند حقیقت محمدی جمعی اُحدی حقائق قوایل افراد را با تجلی رحمانی، و قرین گردد به آنها وجود، و شفاعت کند با اُحدیت جمع خود و فردانیت خود بین قابل و تجلی، و نجات یابند حقائق از ظلمت عدم، ظاهر گردد سرّ آن در آخر با شفاعت او - صلی الله علیه و سلم- برای اهل محشر، شفاعت کند در اول برای شفعا از اُسماء الهی و انبیاء تا شفاعت کنند. پس، شفاعت کنند در عوالم و اُمت‌های خود، و متعلقات خواطر و همّت‌هایشان. پس، برای او در این مقام خاص سیادت بر کلّ باشد، با نجات مظاهرشان از ذلّت، و آن سلطنت اُسماء قهر و جلال است، مانند "القاهر" و "المنتقم" و "المعذب"، چون ظاهر شوند در دنیا و آخرت، باطن شود سلطنت اُسماء لطف و جمال، و ظاهر نگردد برایشان حکمی تا پایان یابد سلطنت اُسماء عذاب، و در آن هنگام ظاهر گرداند حقیقت محمدی انعامی کلّی از خزائن اُحدیت جمعی خود حقائق لطف و چنان، و عفو و إحسان را. پس، شفاعت کند با اُحدیت جمع خود فردیت الرّحیم الرّحمن را، و زمین‌های بلند جایگاه‌های چنان بشکند شکوفه‌های باغ‌های فردوس با حور و قصور و ولدان، و آشکار گردد سرّ قول او، "سبقت رحمتی غضبی"، فرویزد رحمت و و فرو نشیند نفمت، "و فُضِي بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" (۳۹:۷۵ الزمر) (و حکم کرده شد میان‌شان به حق، و گفته شد حمد الله راست، پروردگار جهانیان است).